

سقراط مردم شناسی

سقراط مردم شناسی

○ جلال ستاری

بانای تا دریدنا.

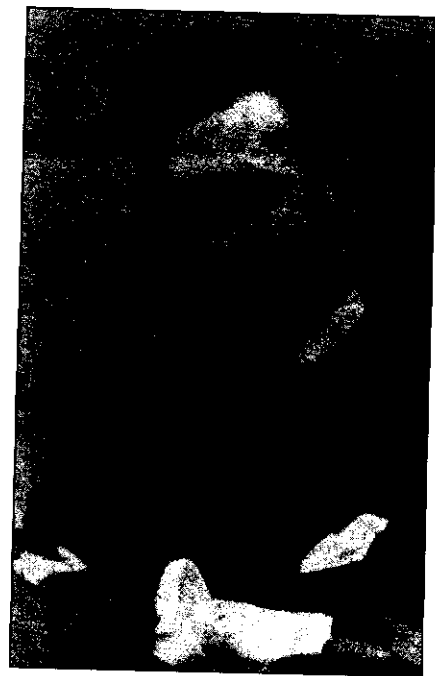
در اکتبر ۱۹۴۰ وقتی که وزارت فرهنگ ملی فرانسه، قانونی به تصویب رساند که به موجب آن «یهودیان از تدریس در دانشگاه‌ها ممنوع اند» از استادی در کلژدوفرانس استعفا کرد و در سپتامبر همان سال، وقتی قانون «پایگاه یهودیان (statut des Juifs)» به تصویب رسید، از ریاست بخش پنج در مدرسه‌ی تتبعات عالی، کناره گرفت.

موس صاحب آثار بسیاری اعم از تحقیق و طرح و گزارش است که در مجلات مختلف به چاپ رسیده‌اند، اما هرگز کتابی ننوشت و رساله‌اش درباره‌ی نیایش (la Priere) نیز ناتمام ماند. در سال ۱۸۹۹ با همکاری دوستش هانری هوبر (Henri Hubert) نخستین نوشته‌ی بزرگ علمی‌اش را درباره کنش قربانی (Sacrifice)^۱ و نیز نخستین مجموعه مقالات مهم سیاسی‌اش را در باب Action sociale به چاپ رساند. متن اخیر، مکمل آثار کامل علمی موس (Oeuvres) در سه جلد است که ویکتور کاردی (Victor karady) چاپ کرد (۱۹۶۸-۶۹). بر این چهار جلد باید مجموعه بعضی مقالات علمی‌اش به نام Sociologie et anthropologie (چاپ در ۱۹۵۰، چند ماه پس از مرگش به اهتمام کلودلوی استروس و ژرژ گورویچ) را که لوی استروس بر آن مقدمه‌ی مهمی نوشته است، اضافه کرد (در همان سال کلودلوی استروس جانشین مارسل موس در کرسی استادی در کلژدوفرانس شد). در ۱۹۴۷ نیز یادداشت‌هایی که از درس‌هایش در کلژدوفرانس فراهم آمده، به نام Manuel d'Ethnographie، به طبع رسید. دایه‌اش دورکم در او تاثیر عمیقی به جا گذاشت و خالو و خواهرزاده با هم همکاری بسیار نزدیکی داشتند و موس به پاس این دوستی و ارادتمندی، برای مجله‌ی (L'Annee Sociologique) که دورکم در سال ۱۸۹۸ بنیاد کرده بود، از قدم و قلم هیچ فرو نگذاشت (شمار مقالاتش در آن نشریه بر ۵۰۰ عنوان بالغ می‌شود) و همواره به وی وفادار ماند، اما در ۱۹۲۵ در رساله‌ی معروف Essai sur le don، با نظریه‌ی معروف «الزامات جامعه‌شناسی» (Contraintes sociologiques) فاصله گرفت.

موس هیچگاه تحقیق میدانی نکرد، اما نظریه‌های بدیعی آورد و با انسان‌شناسی انگلیسی و آمریکایی: جیمز فریزر، ادوارد تیلور و فرانتس بواس (Franz Boas) و برونیسلاو مالینوفسکی و غیره، مناسبات منظم پرتمیری داشت و از نخستین مردم‌شناسانی است که به آداب و رسوم دینی و اجتماعی اقوامی که به نامتمدن بودن شهرت داشتند، علاقه‌مند شد و در حقیقت مبتکر پژوهش در

مارسل موس (۱۹۵۰-۱۸۷۲) خواهرزاده‌ی امیل دورکم (۱۹۱۷-۱۸۵۸) و همکار نزدیک وی و خویشاوند رمون آرون، یک تن از اندیشمندان بزرگ علوم اجتماعی در فرانسه است. به سقراط علوم انسانی یا سقراط جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی معاصر فرانسه، نامبردار بود، چون مانند سقراط بیشتر به گفتار اعتقاد داشت تا به نوشتار که فکر را مومیایی می‌کند و تردیدی نیست که نیای ارجمند علم مردم‌شناسی در فرانسه است، گرچه هیچ کتابی ننوشت، اما هزاران مقاله‌ی تحقیقی ماندنی و خواندنی چاپ کرد و سالیان دراز در مدرسه‌ی تتبعات عالی و کلژدوفرانس درس داد.

موس از سال ۱۹۰۱ در مدرسه‌ی تتبعات عالی و از سال ۱۹۳۰ یا ۱۹۳۱ در کلژدوفرانس به تدریس پرداخت و انستیتوی مردم‌شناسی (اتنولوژی) را به یاری یک تن از همکارانش تأسیس کرد و در تأسیس انستیتوی جامعه‌شناسی و انستیتوی آنترپولوژی، سهمی عمده داشت. تدریسش به شهادت شاگردانش از جمله روزه کایوا (Roger Caillois) و ژرژ دومزیل و میشل لریس (M. Leiris) دارنده لوروا - گورهان (A. leroi-Gourhan) و ماکسیم رودنسون و ژرمن تیلیون (G. Tillon) و ژاک سوستل (Jacques Soustele) مسحور کننده بود. فی‌البداهه درس می‌داد، چون درسش را از پیش آماده نمی‌کرد. اما به زبانی فصیح و دقیق سخن می‌گفت و همواره جامه‌هایی آراسته و چشم نواز از لحاظ رنگه می‌پوشید. ژرژ بانای (G. Bataille) و لوی استروس، او را استاد خود می‌شناسند و بی‌یر بوردیو (P. Bourdieu) اذعان دارد که مدیون اوست. کلود، لوی استروس که موس را شناخت، اما شاگردش نبود، در سال مرگش (۱۹۵۰) نوشت که تحقیق مشهورش در باب هبه (Essai sur le don) در ۱۹۲۵ «مبدا دورانی نو برای علوم اجتماعی بوده است» و بی‌مبالغه می‌توان گفت که موس راه و رسم دو نسل دانشجو و محقق را از قبیل مارسل گریول (Marcel Griaule) و لوسین فوبر (L. Febvre) و ژرژ گورویچ و الفرد مترو (A. Metraux) مورس لیتهارت (Leenhardt) و... تعیین بخشیده است. «نفوذ موس، به گفته‌ی لوی استروس (در مقدمه بر مجموعه مقالات علمی موس به نام: جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی ۱۹۵۰) فقط به قوم‌نگاران، منحصر و محدود نمی‌شد که هیچ یک از آنان نمی‌تواند گفت که تحت تاثیرش نبوده است، بلکه زبان شناسان و روان‌شناسان و مورخان ادیان و شرق‌شناسان را نیز دربر می‌گرفت، به قسمی که در حوزه‌ی علوم اجتماعی و انسانی، جهت‌گیری انبوهی از پژوهشگران فرانسوی، به گونه‌ای، مرهون نظریات و تعالیم موس است». از بنونیست (Benveniste) تا بوردیو (Bourdieu) و از



نظریه‌ی بدیع و پرباری که مارسل موس باب کرد این بود که
واقعیت اجتماعی، کلیت پویایی است که در قالبش، آدم‌ها و چیزها
در پیوند با هم، جامی‌افتند. خصیصه‌ی این واقعیت شامل و
کامل اجتماعی، بر خلاف نظر دورکم، فقط اجبار و فشار بر افراد نیست،
بلکه این جنبه‌ی الزام آور از خصیصه‌ی دیگری که همانا
اراده‌ی آزاد آدمی است، جدا نیست

موس معتقد به تحول هشیارانه و مدبرانه جامعه‌ی سرمایه‌داری بود و
انقلاب و شورش را نمی‌پسندید و بنابراین، مردم‌شناسی و سیاست و
جامعه‌شناسی و سوسیالیسم را، همزمان مدنظر داشت

زمینه‌های گوناگون قوم‌شناسی از قبیل سرخ‌پوست‌شناسی، بررسی جوامع آفریقایی و بومیان آمریکا و دوران پیش از تاریخ و فولکور فرانسه است و تحقیقاتش درباره‌ی بادبادک و دیرک بلندی که بالایش اشیایی آویخته‌اند و مسابقه‌دهندگان باید از آن بالا روند و آن اشیاء را بیاورند و اساطیر فتح آسمان و ورزش رقص و خواب و بهداشت و تیمار تن و آمیزش جنسی، و... یعنی مخلص کلام، هرچه که به انسان مربوط می‌شود، خوانندگی و نام بردنی است. چندین زبان می‌دانست، همه‌ی کتاب‌های قدیم و جدید مربوط به کارش را خوانده بود، از همه چیز سخن می‌گفت: از جادوی ملانزیایی و قوانین حقوقی قوم سلت و آداب و رسوم مردم گل و کیهان‌شناسی در هاوایی و نقوش حک شده بر سنگ در حبشه و قوم اسکیمو و پتلاچ (Pothlach) و توت‌ها و تابوها و نقاشی بر دیوارها و بناهای عمومی به دست مردم و غیره.

نظریه‌ی بدیع و پرباری که مارسل موس باب کرد این بود که واقعیت اجتماعی، کلیت پویایی است که در قالبش، آدم‌ها و چیزها در پیوند با هم، جامی‌افتند. خصیصه‌ی این واقعیت شامل و کامل اجتماعی، بر خلاف نظر دورکم، فقط اجبار و فشار بر افراد نیست، بلکه این جنبه‌ی الزام آور از خصیصه‌ی دیگری که همانا اراده‌ی آزاد آدمی است، جدا نیست و بنابراین به زعمش، انسان‌شناسی باید نظامی جامع برای تفسیر همزمان ساحات فیزیکی و زیست‌شناختی و روان‌شناختی و جامعه‌شناختی همه‌ی سلوک‌ها باشد. موس نظریه‌پرداز این «واقعیت اجتماعی شامل و جامع» (fait social total) است.

مارسل موس هرگز نخواست که فقط یا دانشمند باشد و یا منحصرأ «شهروند» و مرد سیاسی. بلکه در عین حال، دانشی مرد و اهل سیاست بود، بی‌آنکه وظیفه‌ی جامعه‌شناسی را یا تکلیف مرد سیاسی خلط کند و از این لحاظ مثل اعلای روشنفکری است که تکلیفی سیاسی و اجتماعی بر عهده دارد. موس در جوانی به حزب سوسیالیست پیوست (سوسیالیست‌ها در آن روزگار به هم همشهری (Citoyen) خطاب می‌کردند) و از بنیان‌گذاران روزنامه‌ی ارگان رهبری حزب به نام Humanite در سال ۱۹۰۴ یعنی یک تن از ده عضو شورای رهبری آن روزنامه بود و در آن، مقالات بسیار درباره‌ی نهضت تعاونی نوشت.

مارسل موس، یهودی، اما میهن پرستی پرشور و جمهوری‌خواه و دانشمندی روشنفکر و «همشهری»‌ای تیزبین و آگاه و مسئولیت‌شناس بود و در واقع دو خصلت را در خود جمع داشت: هم پدر اتنولوژی بود، و هم مبارزی سوسیالیست، ولی مبارزی معتقد به سوسیالیسمی انسانی و اهل مدارا و نه قشری و جزمی و به همین جهت، دوست صمیمی ژان ژورس (Jaures) و لتن بلوم (Blum) بود و اعتقاد راسخ

داشت که باید نهضت تعاونی را برای بهبود اوضاع و احوال اجتماعی، تقویت کرد و سخن اوست که «تعاونی، گرتی خود جوش و غیراجباری دموکراسی است» چنان که ژان ژورس نیز تعاونی‌ها را «آزمایشگاه‌های تجربه‌ی اجتماعی» می‌دانست و از این رو موس، برای قوام یافتن نهضت تعاونی بسیار کوشید و مقاله‌ها نوشت.

طبیعتاً موس و ژورس، به سبب این همدلی و همنوایی، در ماجرای جنجال آفرین دریفوس، جانب دریفوس را گرفتند؛ اما این هم مشربی، افق گسترده‌تری داشت. موس معتقد به تحول هشیارانه و مدبرانه جامعه‌ی سرمایه‌داری بود و انقلاب و شورش را نمی‌پسندید و بنابراین، مردم‌شناسی و سیاست و جامعه‌شناسی و سوسیالیسم را، همزمان مدنظر داشت و طبیعتاً از خشونت و استبداد بلشویسم نوپای شوروی در ۱۹۲۳ بیزار بود و دیکتاتوری پرولتاریا را دیکتاتوری پرولتاریا می‌نامید و از لنین و تروتسکی به سبب ایمانشان به بلشویسم و اینکه به قولش، هر دو «مترکانی بر سیبل عادت‌اند و نیست انگارانی که یقین دارند انهدام دولت بورژوازی به تنهایی، لازمه‌ی خوشبختی اقوام و ملل است»، سخت انتقاد می‌کرد و تندی و خشونت بلشویسم روسی را با خشونت فاشیسم ایتالیایی برابر می‌دانست و از هر دو نظام، نفرت داشت و از نخستین امضاکندگانی «مانیفست ضد فاشیسم» بود و در ضمن می‌گفت خیال اندیشی محض است اگر بپنداریم که دموکراسی ممکن است بی انضباط و اجبار و الزام و کیفر و مجازات، برقرار ماند، باید با حکومت جانپان در آویخت، باید همواره بیدار و هشیار بود. از همین رو در ۱۹۳۸ به هیدگر بدگمان شد و به شاگردانش می‌گفت هیدگر «برگسونی است که به هیتلریسم وابسته است و هیتلریسم دل‌بسته‌ی خردگریزی را توجیه می‌کند.»

هنگامی که در سال ۱۹۴۲، دوختن ستاره‌ی زرد بر جامه‌های یهودیان اجباری شد، موس خود آن ستاره‌ی پارچه‌ای را بر لباسش دوخت. حکومت وقت، موس را از خانه‌اش بیرون راند و موس به آپارتمانی کوچک و ویرانه و سرد و تاریک و کثیف که در طبقه‌ی هم‌کف قرار داشت نقل مکان کرد و از کتابخانه‌اش بی‌نصیب ماند و مهم‌ها به رغم تهدیدها و تبعیدها، نخواست پاریس را ترک کند و تا آنجا که می‌توانست به دوستان و خویشاوندانش یاری رساند و از شاگردان و همکاران قدیمش، دفاع کرد و به کسانی که به دیدارش می‌آمدند و نگران حالش بودند می‌گفت: «من همیشه طبعاً چندانم را دارم، اگر بیایند می‌دانم چه کنم...» در آن دوران، حافظه‌اش را به مرور از دست داد و این بیماری در خانواده‌اش موروثی بود و با این همه، آخرین یادداشت‌هایش را نوشت که شامل مشاهداتش در کوچه و بازار است.

موس به سبب حمایت بعضی شاگردان و چند دوست سوسیالیست قدیمی‌اش





ندارند، بسته به دیدگاهی که اختیار شده است. مثلاً وقتی بگوییم توتم من خیلی بزرگ است و توتم تو بسیار کوچک است (در هر دو مورد منظور، توتم است، اما نگاه‌ها یکی نیست). مشاهده‌گر باید اختلاف دیدگاه‌ها را دریابد و اختلاف‌ها را یادداشت کند. معمولاً در اساطیر، خدا به صورت مردی که سرگذشتی دارد و زنی و مناسباتی با جانوران و پیمان‌هایی می‌بندد و خواهان کمک و حمایت است، تصویر می‌شود، در نتیجه خدا از کسی پشتیبانی می‌کند که از او پشتیبانی کرده است (به عنوان مثال: توتم). این روایات معمولاً منظوم‌اند، از نوع سروده‌های افسانه‌آمیز (ballade) یا حماسه.^۲

هر اسطوره (mytos)، اسطوره، خدایان است، داستانی خیالی (fable) خدایان است، حکایتی اخلاقی است (apologue)، داستانی حکمی و پندآموز است. سراسر ادبیات دینی، شامل اساطیر و افسانه‌ها و قصه‌هاست که ما بیشتر در بحث از ادبیات به بررسی شان پرداختیم، ولی آن بررسی را باید اینجا از سر گرفت. تراژدی در اصل، سرودی غنایی (ode) در باب بز است و کلّ نمایش دراماتیک مربوط به قربانی بز است که در مذبح، ذبح می‌شود.

اسطوره به معنای اخص، داستانی خام و رک و راست و صاف و پوست‌کنده است که علی‌الاصول، آئین‌هایی به دنبال دارد. اسطوره جز دستگاه واجب‌الرعایه‌ی تصورات دینی است و اعتقاد و ایمان بدان چون و چرا بردار نیست. اسطوره بر خلاف افسانه (legende) ما بناحق می‌گوییم افسانه‌ی قدیسن، چون اگر منظور قدیس است، حدیثش افسانه نیست)، چنان تصور می‌شود که جاودانی و فناپذیر است، مثلاً خدایی به جهان می‌آید، به قتل می‌رسد، رستاخیز می‌کند (دوباره ولادت می‌یابد) و این همه اعتقادی است که در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها رواج دارد. چنان که بودا در عصری مشخص و معین زاده شده است. اما با مطالعه‌ی کتاب‌های مقدس بودیسم، می‌بینیم که همواره، از ازل بوده است و تا ابدالابد نیز خواهد بود و پیش از او هم، بوداهای دیگری زیسته‌اند و مردمان هنوز در انتظار بودای آتی‌اند و یقین دارند که خواهد آمد. همچنین است تجسدهای (avatar) ویشنو و مناسبات میان کرونوس و پسرش ژوپیتر. اسطوره در جهان ابدی و سرمدی سیر، می‌کند اما این بدین معنی نیست که نتوان جای اسطوره را در زمان و مکان معلوم و مشخص کرد، چنان که فی‌المثل می‌دانیم که ژوپیتر فرزند کرونوس است و بنابراین کرونوس مقدم بر ژوپیتر است، اما خدایان در قبال انسان‌ها و از چشم آنها، همه جاودانی و سرمدی‌اند (و همیشه بوده‌اند و خواهند بود).

افسانه (legende)، ساگا (saga) «(آنچه که نقل می‌شود)» کمتر از قصه، پوست‌کنده و رک و راست است؛ یا دقیق‌تر بگوییم، پوست‌کنده و رک و راست است بی آن که این خصلت الزاماً تأثیری داشته باشد. در افسانه، زمان مشخص‌تر است مثلاً تاریخ تولد قدیسی را می‌دانیم. اسطوره حتی وقتی که وقایع مشخصی را نقل می‌کند، باز در دورانی اساطیری که همواره، دورانی متفاوت با دوران انسان‌هاست، می‌گذرد؛ حال آن که افسانه همواره در دورانی که به فاصله، اندکی همان دوران انسان‌هاست، به وقوع می‌پیوندد. اسطوره می‌تواند در افسانه نفوذ کند؛ در رامایانه و مهابهارات یا ایلید و انه‌اید (Eneide) خدایان، هر دم، دست به کار می‌شوند و به سبب مناسباتی که با انسان‌ها دارند، به ناگزیر، در ماجرا دخالت می‌کنند. برعکس، افسانه هرگز نمی‌تواند در اسطوره اثر بگذارد. اما مردم افسانه را باور دارند و هیچ کس شک نمی‌کند که افسانه، داستانی تاریخی است، و مثلاً نام کسی را که فلان کار به دستش صورت گرفته است می‌دانند، ایضاً می‌دانند که وی پدر و مادری دارد و سرگذشتی حماسی.

معهداً مردم افسانه را کمتر از اسطوره باور دارند و قصه و حکایت (fable) را حتی کمتر از افسانه. در زبان لاتینی، فابولا (fabula)، مبین چیزی است که خرد و کوچک است و قصه چیزی است که فقط امکان به وقوع پیوستن و حدودش هست. بنابراین اعتقاد به قصه، کاملاً سست و یا معتدل است و اعتقاد قوی بنیاد و استواری نیست. دنیای قصه، دنیای ممکنات و تخیلات است و هیچ کس مجبور نیست که آن دنیا را باور داشته باشد. حکایت شگرف (fable)، مذهبی است، اما

که به حکومت ویشی پیوسته بودند، به طرز معجزه‌آسایی از شکنجه‌گاه اردوی اجباری و از مرگ حتمی که در انتظارش بود، رست. در تجدید آزادی فرانسه، بسیار ضعیف و ناتوان و نزار شده بود و بر اثر همه‌ی رنج‌ها و مصائبی که از دست اشغالگران کشیده بود و غلبه بیماری و خاصه ضعف مفرط پس از مرگ همسرش در اول اوت ۱۹۴۷، در ۱۱ فوریه ۱۹۵۰ درگذشت. در مراسم تدفینش تقریباً هیچ کس حضور نداشت. شایان ذکر است که در سال ۱۹۰۱ در درس افتتاحیه‌اش در مدرسه تنبغات عالی‌ه گفته بود: «اقوام نامتمدن وجود ندارند، بلکه اقوام با تمدن‌های مختلف، می‌زیزند».

منابع:

- مارسل فورنیه رئیس بخش جامعه‌شناسی در دانشگاه مونترال است: Marcel Fournier, Marcel Mauss, Fayard, ۱۹۹۴.
- Marcel Mauss. Ecrits politiques, Textes reunis et presentes par Marcel Fournier, fayard ۱۹۹۸

پانویس:

- این تحقیق در Anne sociologique به چاپ رسید و ارزشش علمیش از آن زمان تاکنون یلبرجاست.
- نک به: Melanges d'Historie et des Religions به اهتمام هانری هوبر و مارسل موس در ۱۹۰۹.

اینک ترجمه‌ی نوشته‌ای از او:

اسطوره، افسانه، قصه:

اسطوره، داستان یکی از خدایان است. داستانی خیالی است (fable)، ساختگی با نتیجه‌ای اخلاقی. در مورد هر اسطوره باید توجه داشت که چه کسی آن را نقل می‌کند، برای چه کسی و در چه زمانی، اسطوره‌ها با هم شباهت دارند و یا

درک و راستی و ناپختگی‌اش، اندک است. حماسه‌های جانوران (مثلاً در آفریقا)، پیشینه‌های قضایی می‌سازند، مثلاً از این قبیل که حیل‌گر و مکار بودن چون خرگوش، و قوی بنی‌ه بودن چون لاک پشت، سودمند است و غیره. موقعیت خدایان و پهلوانان و انسان‌ها در هنر دراماتیک، مبین همه این حالات است.^۴

بخشی از آگاهی‌های‌مان را در باب ادیان دوران باستان، از این ادبیات نیمه گیتیان، به دست آورده‌ایم. آنچه از ادبیات و نوشته‌های دینی، به معنای اخص، به دستمان رسیده، بسیار اندک است و ادعیه‌ی اورفه، تنها ادعیه‌ای است که از آن دوران، اینک در دست داریم. طولانی‌ترین دعا‌های رومی نیز دعا‌های کارناژ است که چیزی جز افسون‌های ساده نیست.

این اسناد را باید به عنوان اسناد فقه‌الغله تلقی کرد و مدنظر داشت. چون مجموعه‌های بزرگ افسانه‌ها و قصه‌ها و اسطوره‌ها، از جمله بهترین اسنادی محسوب می‌شوند که ما در اختیار داریم و غفلت از گردآوری آنها، موجب کج تاب کردن حیات دین و جامعه‌ای مشخص می‌گردد.

برای هر قهرمان یا پهلوان، همان ملاحظاتی را که در حق هر خدای مرعی باید داشت، رعایت باید کرد. باید توجه داشت که دوره‌های قصه وجود دارند، چنانکه بعضی حماسه‌ها ممکن است بسیار طولانی باشند. اما نباید نخست به بررسی مضامین یعنی عناصر قصه‌ها پرداخت، بلکه در وهله‌ی نخست لازم است فهرستی ساده از قصه‌ها فراهم آورد. یعنی فهرست قهرمانان (در کتاب جنگل^۵، فیل کلی، نمودار همه فیل‌هاست)، فهرست جاها، فهرست اسناد تاریخی را تهیه کرد: مثلاً فلان خانواده از فلان مرد دارای فلان سرشت و فلان زن دارای فلان سرشت، زاده شده است: این اسطوره است، اسطوره‌ای توتمی، اما می‌تواند قصه یا افسانه نیز باشد. ولی جای روایت همیشه مشخص است و معلوم است که داستان در کجا می‌گذرد. همه‌ی افسانه‌های تاریخی را نیز باید ضبط و ثبت کرد از قبیل افسانه‌های مربوط به (کره‌ی) زمین که از آب گرفته شده است، شهر مدفون گشته، ولادت خدایان در فلان غار، ولادت قهرمانان و پهلوانان و صعود و عروجشان به آسمان، نزول به درکات دوزخ، در زیر دریا، زندگی و همزیستی با پریان دریایی...

از تکرار مضامین نباید واهمه داشت، اما باید مضامین تکراری را یادداشت و شماره‌گذاری کرد. هرگز نباید در اندیشه‌ی جستجوی روایت اصلی و اصل بود، اما باید به ضبط همه‌ی روایات پرداخت.

می‌توان به طریقی دیگر نیز رده‌بندی کرد، بدین گونه که همه‌ی افسانه‌های مربوط به بنیان نهادن و پی افکندن (شهر یا سازمانی) را گردآورد، و همه‌ی افسانه‌های مربوط به پیکار و ستیز خدایان و ارواح و جانوران را. همه‌ی این رده‌بندی‌ها که در اینجا ذکر می‌شوند، در حکم ابزار کارند و تنها یک هدف دارند: فراهم آوردن اسکان و یا تسهیل جمع‌آوری اسناد به طور کامل تا حد مقدور. در میدان کار (ثبت و ضبط) نمی‌توان به تفسیر اساطیر و قصه‌ها پرداخت.

قصه که هدفش پیش از هر چیز، سرگرم داشتن و آموختن است، بیش از اسطوره یا افسانه، اثری ادبی است؛ بیگمان حماسه‌ی خدایان و نظام یا دستگاه افسانه‌ها نیز عنصری ادبی محسوب می‌شوند، اما این عنصر در قصه، جای گسترده‌تری دارد.^۶

در هر قصه این اجزا را تشخیص باید داد: مضامین (تک‌تک مضامین)؛ متن و زمینه و سیاق این مضامین؛ جای (رویداد) قصه. باید هشیار بود که تنها مضامین سفر نمی‌کنند، بلکه کل قصه نیز سفر می‌کند؛ چنانکه یک قصه‌ی دختر زیبای خفته در جنگل وجود ندارد، بلکه دختران زیبارویی هستند که هرگز از خواب بیدار نشده‌اند و دختران زیبارویی که خود از خواب برمی‌خیزند و نه به کمک کسی... باید توجه داشت که ضمن ذکر هر مضمون، معنای خاص مضامین و زمینه‌ها نیز ثبت شود.

پانویس:

۱. از کتاب Ethnographie, Payot, ۱۹۳۷, p. ۲۰۲-۴ Marcel Mauss, Manuel

که شامل درس‌های مارسل موس در گلزدو فرانس است.



۲- Lantmann (G). The Folk tales of the Kiwal

Papuan, Helsingfors, ۱۹۱۷. Boas (f.),

Tsimshian mythology... U.S. Bureau of Am.

Ethno. ۱۹۰۹-۱۰ Cushing (G. Hamilton).

Outlines of Zuni creation myths. ۱۳th annual

report of the Bureau of Ethnology.

Smithsonian Inst. Washington, ۱۸۹۶. - Bulow

Die Geschichte des Stammvaters der

Samoaner. Intern. Arch. f. Ethnographie. ۱۸۹۸.

۳- Hartland (E. Sidney), The Legend of

Perseus... Londre, ۱۸۹۶ - Teit (J.).

Traditions of the Thompson River Indian of

British Columbia... am. folklore Society vol.

T, ۱۸۹۸. - Curtin (J.). Creation myth of

primitive Ameria in relation of the religious

history of mental development of mankind.

Londers, ۱۸۹۹.

۴. نک به مقدمه هوبر (H. Hubert) بر کتاب کزنوسکی (Czarnowski

Le Culte des Heros et ses conditions sociales.

Saint Patrick, heros national de l'Irlande,

Paris. ۱۹۱۹.

۵. اثر کیپلینگ (م).

عرب‌بارۀ دانش قصه‌ها تک به:

Hartland (E.S). The Science of Fairy Tales...

Londers, ۱۸۹۱. - Cosquin (E). Contes

populaires de Lorraine... Paris, ۱۸۸۶.